آیا می دانی که مجزز کمی پیش به زید بن حارثه و اسامة بن زید نگاه کرد و گفت: این پاها (از نظر قیافه شناسی) از یکدیگرند.

از عایشه رضی الله عنها روایت است که می گوید: رسول الله صلی الله علیه و سلم درحالی که از شدت خوشحالی خط های پیشانیش می درخشید نزد من آمد و فرمود: «أَلَمْ تَرَيْ أَنَّ مُجَزِّزاً نَظَرَ آنِفاً إِلَى زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ وَأُسَامَةَ بْنِ زَيْد، فَقَالَ: إِنَّ بَعْضَ هَذِهِ الأَقْدَامِ لَمِنْ بَعْضٍ»: «آیا می دانی که مجزز کمی پیش به زید بن حارثه و اسامة بن زید نگاه کرد و گفت: این پاها (ازنظر قیافه شناسی) از یکدیگرند». و در لفظی آمده است: «مجزر قیافه شناس بود».

[صحیح است] [متفق علیه]

زید بن حارثه سفید پوست بود، اما فرزندش اسامه گندمگون؛ و مردم در میان این دو - از منظر اختلاف رنگ شان - در تردید بودند و در رابطه با صحت نسبت اسامه به پدرش سخنانی می گفتند که رسول الله صلی الله علیه وسلم را آزار می داد. چون مجزر مدلجی که قیافه شناس بود، از کنار آنها درحالی گذشت که هر دو سرهای خود را در ردائی کرده و پوشانده بودند و تنها پاهای شان معلوم بود، گفت: این پاها از آن یکدیگرند، زیرا شباهت میان آن دو را مشاهده نمود. چون سخن این قیافه شناس به سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم می رسد، بسیار خوشحال می شود چنانکه درحالی نزد عایشه می رود که خط های پیشانی اش می درخشد و این به خاطر اطمینان ایشان از صحت نسبت اسامه به پدرش و کوتاه شدن زبان کسانی بود که بدون علم و آگاهی آبروی مردم را به بازی می گیرند.

http://www.sunnah.global/hadeeth/fa/show/5916